

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## ایران در جغرافیای آینده

اهمیت ژئوپولیتیک و غنای منابع طبیعی ایران، کشور ما را از دیر باز عرصه رقابت قدرتهای بزرگ زمان کرده بود. تا پیش از جنگ جهانی دوم دولتهای انگلیس و روسیه، که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به صورت اتحاد جماهیر شوروی درآمد، هر يك می کوشیدند با توسل به انواع حيله‌ها و توطئه‌هایی که در چنته داشتند بر ایران، یا دست کم بر دربار و دولتهای آن، تسلط یابند زیرا حفظ منافع استعماریشان را در منطقه تا حد زیادی در گرو تسلط بر ایران می دانستند. در دوران جنگ سرد، که بلافاصله پس از پایان یافتن جنگ جهانی دوم آغاز شد، اهمیت ژئوپولیتیک ایران بیش از پیش افزایش یافت چون از يك سو دارای مرزهای طولانی با اتحاد جماهیر شوروی بود و در محاصره آن کشور (به شود اردوگاه غرب) یا دفاع از جناح جنوبی آن (به نفع اردوگاه شرق) نقش عمده‌ای یافت؛ و از سوی دیگر مالك سواحل شمالی خلیج فارس بود و بر تنگه هرمز تسلط داشت که شاهراه و گلوگاه جریان نفت خاورمیانه به جهان غرب بود. خود نیز صاحب منابع غنی نفت بود که حکم خون در تن تمدن معاصر را داشت و دارد و به همین دلیل زندگی کنونی بدون آن تصورناپذیر است.

این موقعیتها و امتیازهای جغرافیایی و طبیعی باعث شد که کشور ما هیچ گاه از شر مداخله جویبها و توطئه گریهای قدرتهای بزرگ زمان در امان نماند و نتواند مسیر رشد اقتصادی و اجتماعیش را به صورتی که ارزشهای ملیش می طلبد و منافعی اقتضا می کند اختیار و طی کند. مداخله جویبها و توطئه گریهای قدرتهای بزرگ در ایران چندان رواج داشت که این اعتقاد در ذهن ایرانیان ریشه دواند که در هر دگرگونی سیاسی انگشت قدرتهای بزرگ در کار است و «نظریه توطئه» عمده ترین مبنای تحلیل ما از رویدادهای سیاسی و اجتماعی ایران و جهان قرار گرفت. تجلی ادبی گرایش روانی- فکری مزبور رمان شیرین و عامه پسند دای جان ناپلئون است که نظریه توطئه در شخصیت اصلی آن به صورت يك وسواس فکری مضحك در آمده است. با وجود این، او تا آن حد نماینده تفکر سیاسی ماست که می توان گفت هر ایرانی اندکی دای جان ناپلئون است.

ولی رقابت قدرتهای بزرگ در ایران این فایده را نیز داشت که به سیاستمداران کشورمان امکان داد با بهره گیری از آن رقابت، استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران را در تمام طول تاریخ معاصر حفظ کنند. آنچه سیاستمداران ایران را در این کار سترگ موفق

ساخت سیاست ایجاد موازنه بین قدرتهای بزرگ زمان بود. منتهی سیاست ایجاد موازنه به دو صورت متفاوت اعمال می شد. سیاستمداران وطن دوست و استقلال طلب طرفدار سیاست «موازنه عدمی» یا «موازنه منفی» بودند که بر اساس آن نمی بایست به هیچ يك از قدرتهای بزرگ امتیازی داد که قدرت بزرگ دیگر را نگران تسلط حریف بر ایران سازد و بهانه به دست او دهد که زور آورد امتیاز مشابهی کسب کند. رژیم شاه طرفدار سیاست «موازنه مثبت» بود. رژیم شاه گرچه متحد وفادار ایالات متحده آمریکا و غرب بود و آشکارا افتخار می کرد که ژاندارم غرب و حافظ منافع آن در منطقه است و امتیازهای اقتصادی بسیاری به غرب داده بود، به دقت مواظب بود اولاً کاری نکند که اتحاد شوروی را نگران امنیت مرزهای جنوبی خود سازد، و ثانیاً سبیل آن کشور و اقمارش را تا حدی که بتواند دلشان را به دست آورد چرب کند. بدین ترتیب رژیم شاه توانسته بود هم حمایت غرب را جلب کند و هم رضایت شوروی را کسب نماید.

سیاست «نه شرقی نه غربی» که یکی از شعارهای اصلی انقلاب اسلامی بود و مهمترین اصل سیاست خارجی ایران است صورتی انقلابی از همان سیاست موازنه عدمی یا منفی است. این سیاست نه منافعی برای غرب در ایران قائل بود و نه منافعی برای شرق، و با مداخله جویبهای هر دو اردوگاه با شدتی یکسان مقابله می شد. در عین حال رهبران جمهوری اسلامی از رقابت ابرقدرتهای شرق و غرب سود می جستند، بدین صورت که با مانورهای دیپلماتیک ماهرانه دو ابرقدرت مزبور را ناگزیر می ساختند که در دشمنی با ایران پایشان را از حد معینی فراتر نهند (در مثل دولت آمریکا با وجود دشمنی بسیار شدیدش با جمهوری اسلامی ایران در صدد تشکیل و تجهیز «کنترها»ی نوع ایرانی بر نیاید) و حتی گاه، به منظور کسب محبت ایران، امتیازهایی بدهند.

اکنون دو تحول تاریخی بسیار مهم رخ داده است: یکی اینکه جنگ سرد پایان یافته است، و دیگر اینکه اردوگاه شرق منحل شده و ابرقدرت اتحاد جماهیر شوروی فروپاشیده است. این دو تحول به هم پیوسته می بایست مردم ما را سخت خوشحال می کرد. زیرا جنگ سرد که جز زیان ثمری برای کشور و ملت ایران در بر نداشت. يك نمونه تاریخی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. باید گفت به دلیل جنگ سرد و بنابر ایدئولوژی و قواعد آن بود که دولت آمریکا دولت ملی و مستقل دکتر محمد مصدق را که با او نبود دشمن به حساب آورد و لازم دانست به همدستی با دولت انگلیس بر خیزد و کودتای ۲۸ مرداد را ترتیب دهد و شاه را به تخت سلطنت بازگرداند و از او متحد وفادار ثابت قدمی بسازد؛ امپراطوری سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی نیز، که بر چنان پایه‌های سست و توهم آلود و در عین حال ستمگرانه و فاسدی بنا شده بود که در برابر آزمایش زمان تاب نیاورد و در دوران صلح به همان سرنوشته دچار شد که امپراطوریهای سابق در زمان جنگ به آن مبتلا می گشتند، یعنی فروپاشی چاره ناپذیر در نتیجه پوسیدگی درونی، برای کشور و ملت ما همواره همسایه مزاحم و خطرناکی بوده است. بنا بر این

می توانستیم گلیم هویت و منافع ملی خود را از آبهای طوفانی زمان بیرون بکشیم.

ولی، چه بخواهیم و چه نخواهیم، جهان و روابط بین المللی وضع تازه ای یافته است و هر روز نیز در حال دگرگونی است، آن هم به سرعتی که با اندیشه های دیروزی نمی توان سیاستهایی متناسب و بخردانه و اثربخش اتخاذ کرد تا چه برسد به اندیشه های مربوط به دورانهای گذشته.

نکته مهم اینکه زندگی سیاسی و اجتماعی مثل زندگی ادبی و هنری نیست که امری است ذوقی و بیشتر مربوط به طبع هر ملت. اگر طبع ملتی شکلها و مفاهیم ادبی و هنری کهنه یا نو را می پسندد گو پسندد. در این عرصه هر ملتی اختیاردار پسند خود است. و چرا نباشد؟ اما در جهان امروز که کل آن سخت به هم پیوسته و درهم مؤثر است، و به همین دلیل آن را «دهکده جهانی» نامیده اند، اگر ملتی وضع موجود جهان و روابط بین المللی را چنان که حقیقتاً هست نشناسد و گرایشهای عام سیاسی و اجتماعی زمان را در نیابد و سیاستهای ملی خود را با توجه به آن وضع و گرایشها تدوین و اجرا نکند چه بسا که زیانکار گردد و حتی، نظیر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که اصرار داشت جهان را از پشت عینک توهم انگیزی ببیند، ناگهان، بی هیچ ضربه شدیدی از بیرون، به عنوان یک کشور واحد و یک رژیم فرو بیاشد.

واقعیتی که سرنوشت و منافع کشور و ملت ما ایجاب می کند آن را مدنظر داشته باشیم و در محاسبه های سیاسیمان به حساب آوریم این است که ایران پس از فروپاشی اتحاد شوروی از کشوری نسبتاً ضعیف که گرفتار رقابت دو ابر قدرت زمان بود و تنها به نیروی خرد سیاسی می توانست استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی خود را حفظ کند، به کشوری بالقوه نیرومند تبدیل شده است که می تواند در سرنوشت کشورها و ملت های منطقه، و به ویژه در سرنوشت کشورها و ملت های مسلمان تازه استقلال یافته شمالی، سخت مؤثر باشد. در واقع نسبت ما با جهان به ناگهان دگرگون شده است. لاجرم نگاه ما به جهان هم باید دگرگون شود، و نیز روابطمان با جهان. باید بدانیم که نیرومندی بالقوه ما شمشیر دولبه ای است که اگر هوشمندانه به کارش نگیریم بعید نیست باعث زیانهای عظیم گردد. حالا اگر همسایگانمان از ما بترسند بیشتر از گذشته می ترسند و به دلیل همین ترس بیشتر با شدت بیشتری به دامن ابر قدرت امریکا پناه می برند و به پاسخهای شدیدتری متوسل می شوند. ابر قدرت رقیبی هم در کار نیست که امکان داشته باشیم با مانور دیپلماتیک ابر قدرت دشمن را مجبور سازیم در دشمنی حد نگاه دارد. اما اگر نیرومندی بالقوه کشورمان را - همچنان که خوشبختانه سیاست خارجی ایران چنین گرایشی را نشان می دهد - در جهت جلب قلوب همسایگانمان و کمک به استقلال و بهروزی آنها به کار گیریم به یقین این کابوس دشمنان به حقیقت خواهد پیوست: ایران نیرومندترین قدرت منطقه خواهد شد و در قلب همسایگاننش جای خواهد گرفت.

ناصر ایرانی

چه پایان یافتن جنگ سرد و چه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می بایست مردم ما را سخت خوشحال می کرد. اما تا جایی که از گفته های اشخاص و نوشته های مطبوعات می توان دریافت به نظر نمی رسد هیچ یک از این دو تحول به هم پیوسته مردم و به ویژه اهل اندیشه ما را به وجد آورده باشد. حتی بیشتر استدلالهایی که شنیده می شود حاکی از نارضایتی و نگرانی است. محکمترین استدلال این است که فروپاشی ابر قدرت اتحاد شوروی باعث شده است که ابر قدرت ایالات متحده یک تاز میدان سیاست جهانی گردد، و بی آنکه هیچ قدرت سدکننده یا محدودکننده ای در برابرش موجود باشد، هر بلایی که دلش می خواهد بر سر کشورها و ملت های جهان بیاورد. و نیز این عقیده کم ابراز نمی شود که در پس پرده تحولاتی که منجر به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شد بعید نیست انگشت امریکا در کار باشد.

این استدلالها معقول می نمود اگر جهان همچنان در دوران جنگ سرد درجا می زد و همان ایدئولوژی و رفتارها و قواعد جنگ سرد بر روابط بین المللی حاکم بود و فقط یکی از دو حریف از بین رفته بود و ما، در نتیجه، نمی توانستیم سیاست ایجاد موازنه بین قدرتهای بزرگ را - که تاکنون بهترین تدبیر در حفظ استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشورمان بوده است - به کار گیریم؛ و نیز، کهنه تر از این، اگر جهان هنوز در دوران استعماری و سیاستهای توطئه آمیز پنهانی آن به سر می برد و نظریه توطئه را می شد به نوعی توجیه کرد.

حقیقت این است که ما ایرانیان از هر چیز نو هراسناکیم و ترجیح می دهیم حتی الامکان از مرزهای مألوف فراتر نرویم. این حقیقت را بیش از هر جای دیگری در ادبیات و هنر ایرانی می توان جست. ببینید چه سخت چسبیده ایم به شکلها و مفاهیم ادبی و هنری کهن! شاید بیش از هر ملت متمدن و زنده دیگری. و هر وقت هم که کسانی در دوره کوتاهی جرئت نوآوری و ورود به عرصه های نو را به خود راه داده اند نه تنها چندان مخاطب یا همقدم و به ویژه تکمیل کننده ای نیافته اند بلکه با شدت بیشتری به گذشته، به عقب، بازگشت نموده ایم. در عرصه اندیشه های سیاسی و اجتماعی نیز همین طوریم. گویی، مثلاً در همین موضوع مورد بحث، آسوده تریم و امنیت خاطر خود را در این می جویم که جهان دگرگون نمی شد، وضع تازه ای پیش نمی آمد، و ما با همان اندیشه های مانوس قدیمی می توانستیم رویدادهای جهان را تحلیل کنیم و با همان سیاستهایی که در به کار بردنشان مهارت یافته ایم

منتهی  
می شد.  
«موازنه»  
یج يك از  
ن تسلط  
مشابهی  
ژیم شاه  
افتخار  
تیا زهای  
لا کاری  
سازد، و  
به دست  
غرب را  
انقلاب  
صورتی  
یاست نه  
ق، و با  
در عین  
و غرب  
هرانه دو  
شان را از  
ی بسیار  
و تجهیز  
ب محبت  
که جنگ  
شده و  
ول به هم  
نگ سرد  
يك نمونه  
ک سرد و  
و مستقل  
م دانست  
تیب دهد  
بت قدمی  
ز، که بر  
اسدی بنا  
م به همان  
ه آن مبتلا  
نی، برای  
بنا بر این